

چکیده

اغزها یا ترکمنان از جمله اقوام مستقر در شمال خراسان هستند که ورود آنها به‌طور گروهی و انبوه از قرن پنجم هـ / یازدهم م. به این ناحیه آغاز گشت و قبل از آن حضور گسترده‌ای در این نواحی نداشتند. آنها چون از ترکستان به جُند، شهری واقع در مصب رود سیحون آمدند، وارد تحولات دنیای اسلامی و ایرانی شدند. کمی بعد با توجه به تحولات این منطقه، مقارن فروپاشی دولت ایرانی سامانی و قدرت گرفتن دو دولت ترک قراخانی و غزنوی، ترکمنان به‌سوی ماوراءالنهر و سپس خوارزم آمدند و از آن‌جا راهی جنوب و خراسان شدند. در این مقاله آنچه که باعث روی آوردن آنها به این ناحیه شد و سیاست دولت غزنوی در مقابل آنها به‌ویژه در زمان سلطان مسعود غزنوی که سرانجام به استقرار آنها در این سرزمین و تشکیل حکومت انجامید، مورد بررسی قرار گرفته است.

ابوالحسن مجتهد

دانشگاه آزاد اسلامی - بجنورد

چگونگی ورود نخستین ترکمنان به خراسان

ترکمنان سلجوقی که برای نخستین بار و به‌صورت انبوه در قرن پنجم هـ / یازدهم م. وارد خراسان گردیدند، متعلق به قبایل بزرگ اغز بودند. اغزها یا غزان در نیمه دوم قرن چهارم هـ / دهم م. در کرانه‌های رود ایرتیش تا رود سیحون و در حد فاصل آن با دریاچه آرال می‌زیستند. ابن اثیر معتقد است که آنها از دورترین بخش دیار ترک به سوی غرب مهاجرت کردند و این قضیه مقارن خلافت المهدی ۱۵۸-۱۶۹ هـ. ق/ ۷۷۵-۷۸۵ م. اتفاق افتاد.^۱ این گروه در اصل از قبایل داخل در امپراتوری ترکان شرقی بودند که پس از فروپاشی این امپراتوری راه حرکت به سمت غرب را در پیش گرفتند. اغزها با حمله‌ای

۱- ابن اثیر: تاریخ کامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۴۴.

که در ایام خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ه.ق/ ۸۱۳-۸۳۳ م.) به اشروسته کردند، در دیدرس نویسندگان مسلمان آمدند.^۱ ترکان با این که هرگز به طور کامل مغلوب اعراب و مسلمانان نشدند، ولی از این پس در اثر فعالیت غازیان مرزی و درویشان مبلغ، زیر نفوذ دین اسلام درآمدند و دین جدید را پذیرفتند.

باثورت غزان را به صورت قبیله‌ای از ^۱ قبیله تغزغز می‌داند که بخش مهمی از اتحادیه ترکان شرقی را تشکیل می‌دادند^۲، ولی بارتولد غزان را بخشی از ترکان غربی می‌داند که پس از مرگ سولو از امرای ترک و رئیس قبیله تورغشان، متفرق و پراکنده شده بودند.^۳ گروهی از این اغزها به شبه جزیره منقشلاق در شمال شرقی دریای خزر رفتند و گروهی از ایشان نیز، در نواحی جنوب رود سیحون مستقر شدند. بر اساس روایات منابع اسلامی و به خصوص دوره سلجوقی، آنها به علت کمبود مرتع و چراگاه و ازدیاد جمعیت از ترکستان به طرف سرزمینهای مجاور حرکت کردند و به ماوراءالنهر وارد شدند.^۴ در رأس قبایلی که به سوی غرب حرکت می‌کردند، خاندان سلجوقی و سرکرده آنها سلجوق بن دقاق قرار داشت. سلجوق از لحاظ فکری و نظامی فردی برجسته شمرده می‌شد و این امر مایه قوت و رشادت هم‌قبیله‌هایش بود و احتمالاً همین خصوصیات برتر سلجوق باعث شد زمانی که اخلاف وی به قدرت رسیدند، نام او را برای سلسله خود برگزینند.

ترکمنان سلجوقی با ورود به این منطقه و استقرار در شهر جُند در نزدیکی مصب رود سیحون به دین اسلام مشرف شدند و این قضیه احتمالاً در سال ۳۸۲ ه. / ۹۹۲ م.

۱- جی. آ. بویل (گردآورنده): تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۴.

۲- کلیفورد ادموند باثورت: تاریخ غزنیان، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۲۱۲.

۳- و. بارتولد: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۴۴۰. سولو رئیس قبیله تورغشان در آخرین تلاش ترکان غربی دولتی مقتدر تأسیس کرد که این دولت به گفته منابع عربی تا سال ۱۱۹ ه. / ۷۳۷ م. و به قول متون چینی تا ۱۲۰ ه. / ۷۳۸ م. باقی و برقرار بوده است.

۴- محمد بن علی بن سلیمان راوندی: راحة الصدور و آية السورود، به تصحیح محمد اقبال، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۸۶؛ رشیدالدین فضل‌الله: جامع الثواریخ، به سعی و اهتمام احمد آتش، دنیای کتاب،

روی داده‌است؛ زیرا در این سال، سلجوقیان نوح‌بن منصور سامانی را در مقابله با تهاجم هارون بغراخان تراخانی یاری دادند و با این کمک نظامی وارد تحولات مناطق اسلامی ایرانی شدند و قدرت خود را نمایان ساختند.^۱ چند سال بعد و به دنبال استقرار دولت غزنوی در خراسان، سلطان محمود در سال ۴۱۶ هـ / ۱۰۲۵ م. به ماوراءالنهر آمد و پس از اطلاع یافتن از قدرت و حشمت ترکمنان و احساس خطر از وجود نیروی انبوه و جنگنده آنها در این منطقه، ارسال اسرائیل فرزند ارشد سلجوق را که در این زمان رهبری قبایل سلجوقی را به عهده داشت، دستگیر و در قلعه کالنجر هندوستان محبوس نمود.^۲ به این ترتیب ارسال اسرائیل مابقی عمرش را به مدت هفت سال در حبس گذراند. برادران و اتباع اسرائیل با شنیدن این خبر خواستند اقدامی برای نجات وی انجام دهند، ولی از قدرت و آوازه سلطان محمود و عاقبت کار خود ترسیدند و همچنان خود را مطیع و منقاد نشان دادند. با این حال چندی بعد دو ترکمان از پیروان اسرائیل نقشه فرار و راهزندان طرح کردند ولی کوتوال قلعه موفق شد تا مجدداً او را به چنگ آورده و دستگیر کند. اسرائیل چون دانست فرار فایده‌ای نخواهد داشت به ترکمنان همراه خود گفت: «از من طمع ببرد و برادرانم را از من سلام برسانید و بگویید که در طلب مُلک خراسان سعی و جهد بلیغ نمایید و بکشید که این پادشاه بنده‌زاده است، نسبی بزرگ ندارد و این مملکت بر او نماند، بکشید تا به دست شما افتد که مرا بی‌گناه محبوس کرد.»^۳

این سخنان ارسال اسرائیل شاید نقطه عطفی باشد برای حرکت سلجوقیان، زیرا با این‌که زمینه مهاجرت ایلی ایشان به خراسان بنا به علل و عواملی از قبل فراهم شده بود، ولی مدرکی دال بر تصمیم آنها تا قبل از این، مبنی بر به دست گرفتن قدرت و تشکیل دولت وجود ندارد. نکته مهمی که اسرائیل بر آن تکیه می‌کند، اشاره به اصل و نسب محمود است و این‌که وی غلام‌زاده‌ای پیش نیست. بنابراین سلطنت برای او حقی محرز

۱- باثورث: همان، ص ۲۲۵.

۲- محمود بن محمد آفراسیاب: تاریخ سلاجقه، سمره الاخبار و سایر الاخبار، تصحیح عثمان توزان.

انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲، صص ۴-۱۲؛ راوندی: همان، صص ۸۹-۹۰.

۳- رشیدالدین فضل‌الله: همان، صص ۲۵۶-۲۵۷؛ آفراسیاب: همان، ص ۱۴.

و مسلم و اجدادی نیست و می‌توان با سعی و تلاش قدرت را از چنگ او به درآورد. در هر صورت حداقل تأثیر این پیام این بود که عزم و ارادهٔ سلجوقیان را برای استقرار کامل در منطقه و تثبیت موقعیت خود در خراسان را سست کرد.

به هر حال پس از این ماجرا و دستگیری ارسلان اسرائیل، بخشی از غزان یا ترکمنان با کسب اجازه از سلطان محمود در نواحی شمال خراسان ساکن شدند و از این زمان بود که آنها برای نخستین بار و به صورت انبوه و قبیله‌ای به درون سرزمین ایران و خراسان راه یافتند. البته به عقیده باثورت قبل از این نیز یعنی حدوداً مقارن قرن ششم میلادی عناصر سرگردان اغزها در سر راه خود به سوی غرب به سرزمینهای جیحون علیا و قره‌قوم و دشتهای دهستان رسیده بودند،^۱ ولی مسلماً ورود انبوه آنها به خراسان و استقرار ایشان در نواحی مشخص و معلوم در این زمان یعنی ایام حکومت سلطان محمود غزنوی و پس از سال ۴۱۶ هـ / ۱۰۲۵ م. روی داده است. به این ترتیب محمود که در منافع استفاده از نیروی ترکمنان طمع کرده بود به چهار هزار خانوار از آنها اجازه عبور از رود جیحون و ورود به خراسان را داد و آنها یورت و خرگاه خویش را در سرخس و فراوه و باورد برپا داشتند.^۲ سلطان محمود علی‌رغم مخالفت‌های اطرافیان با این کار، به این امید بود که با پیروی از روش علی‌تگین حاکم قراخانی بخارا از آنان به عنوان نیروی کمکی جهت جنگهای هندوستان یا سایر فتوحات استفاده کند و به جهت آن که بدیشان استظهار افزایش دهد و هم خزانه را توفیری باشد.^۳

این ترکمنان که به این‌گونه رهبر اصلی خود را از دست داده بودند پس از استقرار در شمال خراسان و گذشت مدت زمانی کوتاه، دست به غارت و چپاول گشودند و مردم ناحیه از دست آنان به سلطان محمود شکایت کردند. روایت ابن‌اثیر مبنی بر این‌که با ورود آنها به خراسان عمال و مأموران دولت غزنوی ستم بر آنها روا داشته و دست بر اموال و اولاد آنها دراز کردند، شاید دلیلی باشد بر این رفتار غارتگرانه ترکمنان آن، هم

۱- باثورت: همان، ص ۲۱۳.

۲- ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی: تاریخ گردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۴۱۱؛ ابن‌اثیر: ج ۱۶، ص ۱۸۲.

۳- آقسرائی: همان، ص ۱۳.

در آغاز ورود و اسکان ایشان در خراسان.^۱ در هر حال در اثر این حوادث و تظلم خواهی مردم، سلطان محمود شخصاً به لشکرکشی تنبیهی علیه آنها در سال ۴۱۹ هـ. / ۱۰۲۸ م. اقدام کرد و شکست سختی بر آنان وارد کرد و گروهی از آنان را به اطراف و اکناف پراکنده ساخت و باقی مانده ترکمنان در منطقه تا پایان دوره محمود آرامش خود را حفظ کردند.^۲ از میان آن دسته از ترکمنان که پراکنده شدند، گروهی به داخل ایران و به طرف غرب کشور رفتند و در آن جا به استخدام پادشاهان محلی درآمدند که از آن جمله می توان از ابن کاویه حاکم اصفهان نام برد. این گروه از ترکمنان چون در نواحی غربی ایران و مناطق جبال و ری و اصفهان و آذربایجان و عراق عجم پیش رفتند به «ترکمنان عراقی» معروف شدند و در واقع نخستین گروهی از ترکمنان بودند که به نواحی مرکزی و غربی ایران وارد می شدند.^۳

خاندان سلجوقی در اصل به قبیله قنقها تعلق داشتند که قبیله شاهزادگان اغز بودند و رهبری قبایل ۲۴ گانه اغزها را به عهده داشتند.^۴ از ویژگیهای اغزها در این دوره وجود اختلاف و اشتقاق فراوان در بین آنهاست. مؤلف ناشناخته حدود العالم در این مورد می گوید: «و هر قبیله را از ایشان مهتری بود، از ناسازندگی باهم».^۵ همین ویژگی نداشتن رهبری واحد و روش و هدفی معین باعث می شد تا آنان در دستجات متعدد و پراکنده به صورت سپاهی و مزدور در خدمت نیروهای سیاسی مختلف و گوناگون قرار گیرند. تا این زمان یعنی اوایل قرن پنجم هـ. / یازدهم م. خاندان سلجوقی نیز بر تمامی این گروهها

۱- ابن اثیر: ج ۱۶، ص ۱۸۳. نباید فراموش کرد که حکومت خراسان در این زمان در دست ارسلان جاذب دشمن ترکمنها بود. وی پس از اجازه سلطان مینی بر عبور آنها از جیحون خطاب به وی گفت: «این ترکمنان را اندر ولایت چرا آوردی؟ این خطا بود که کردی! اکنون که آوردی همه را بکش! و یا بمن ده که تا انگشتهای نرانشان ببرم، تا تیر نتوانند انداخت.» گردیزی: همان، ص ۴۱۱.

۲- ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی: تاریخ بیهقی. به اهتمام دکتر قاسم غنی و دکتر علی اکبر فیاض. انتشارات خواجه، ۱۳۷۰، صص ۶۸ و ۴۸۱؛ گردیزی: همان، صص ۴۱۵-۴۱۶.

۳- بیهقی: همان، صص ۶۸، ۲۲۳، ۵۰۱ و ۵۲۳؛ ابن اثیر: همان، ج ۱۶، ص ۱۸۳.

۴- رشیدالدین فضل الله: همان، ص ۲۵۱؛ در سلجوق نامه قیق، قویوق و قیوق آمده است. رک: ظهیرالدین نیشابوری: سلجوق نامه، کلاله خاور، ۱۳۲۲، صص ۱۰ و ۱۶.

۵- حدود العالم، به کوشش دکتر منوچهر سترده، کتابخانه طهرری، ۱۳۶۲، ص ۸۷.

تسلط و غلبه نداشت و اصل تشّت و پراکندگی اغزها هنوز در بین آنها بود، ولی ظاهراً در دوره بعد یعنی زمانی که سلجوقیان وارد فتالیت سیاسی و نظامی برای به دست گرفتن قدرت شدند تا حدودی توانستند پیروان و اتباع خود را کنترل نموده و آنها را رهبری نمایند.

در نوشته‌های ابن‌اثیر و گردیزی و بیهقی، غزان، ترکمان نیز نامیده شده‌اند و بدون شک ترکمان نامی است متأخر که از سابقه تاریخی طولانی برخوردار نبوده است. اصطلاح ترکمان نخستین بار در نیمه دوم قرن چهارم ه. / اواخر قرن دهم م. توسط مقدسی و دیگران در منابع اسلامی ظاهر شد.^۱ در مورد واژه ترکمان برخی معتقدند که پس از رواج اسلام در میان اغزها و گرویدن تعدادی از آنان به دین جدید، این نام به منظور مشخص کردن اغزهای مسلمان از اغزهای کافر، از اسم «ترک» و پسوند «مان» به معنی ایمان یعنی «ترک با ایمان» استفاده شده است.^۲ به هر صورت در دوره حکومت سلجوقیان اصطلاح ترکمان اشاره به غزان مسلمان داشت که وارد دارالاسلام شده بودند و اصطلاح ترک هم به غلامان و یا غلامان ترک‌نژاد آزاد شده اطلاق می‌گشت.^۳

دومین دسته بزرگ از ترکمنان در زمان سلطنت سلطان مسعود غزنوی که از سال ۱۰۳۰ ه. / ۱۰۴۲ م. به جای پدرش محمود بر تخت نشسته بود، به خراسان وارد شدند. به این ترتیب که در این زمان گروهی از ترکمنان سلجوقی که در ماوراءالنهر و در حوالی نور بخارا ساکن بودند هنوز در خدمت علی‌تگین امیر قراخانی بخارا بودند. در این هنگام ظاهراً طغرل‌بیگ و چغری‌بیگ فرزندان میکائیل بن سلجوق در کنار عمویشان موسی بیغو، رهبری خاندان سلجوقی و قبایل تابع ایشان را پس از دستگیری ارسلان اسرائیل به عهده داشتند. آنها پس از فوت علی‌تگین در سال ۱۰۳۴ ه. / ۱۰۴۵ م. و به

۱- ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی‌بکی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، ج ۲، صص ۳۹۵-۳۹۸.

۲- رنه گروسه: امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۵۵؛ برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رک. ملیحه ستارزاده: «ریشه کلمه ترکمن»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال سوم، ۱۳۷۳، شماره ۵؛ باثورت: همان، صص ۲۱۶-۲۱۷.

۳- آن لمبتن: قداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه دکتر یعقوب آژند، نشر نی، ۱۳۷۲، صص ۱۰-۱۱.

دنبال تیرگی روابط با فرزندان جوان علی تگین، به خوارزم رفتند. هارون بن آلتونش والی خوارزم که روابطش با دربار غزنه رو به تیرگی نهاده بود، اینک امیدوار بود که از نیروی نظامی ترکمنان در سپاه خود استفاده کند. مدتی از استقرار ترکمنان در خوارزم نگذشته بود که آنها از سوی دشمن قدیمی خود و متحد کنونی غزنویان یعنی شاه‌ملک جُند مورد تهاجم قرار گرفتند و متحمل خسارات زیادی شدند.^۱ کمی بعد نیز هارون به دست غلامانش و به تحریک سلطان مسعود به قتل رسید. از این رو سلجوقیان که دیگر در این منطقه با وجود شاه‌ملک جُند احساس امنیت نمی‌کردند، راهی جنوب و خراسان شدند. ایشان ابتدا با ارسال نامه‌ای نزد ابوالفضل سوری فرزند المعزز والی خراسان و برشمردن مشکلات خود، عللی را که موجب عدم اسکان آنها در بخارا و خوارزم شده و موجبات روی آوردن ایشان را به سمت خراسان فراهم کرده بود، بیان کردند و خواهان سکونت در نساء و فراوه شدند و در مقابل پیشنهاد کردند که حاضرند جلو تهاجمات سایر ترکمنان مستقر در بلخان کوه، دهستان و خوارزم را سد کنند. به این ترتیب این گروه از ترکمنان که در حدود ده هزار سوار بودند از جیحون عبور کرده و به سوی مرو و نساء پیش آمدند.^۲

سلطان مسعود که در این ایام یعنی سال ۴۲۶ هـ / ۱۰۳۵ م. در لشکرکشی گرگان به سر می‌برد، با اطلاع از این امر با پیشنهاد سلجوقیان مخالفت نمود و این‌طور گفت: «ایشان را نگذاریم که بر زمین قرار گیرند و پر و بال کنند.»^۳ سپس سلطان مسعود که فردی مستبد بود و تنها عیوب و نواقص پدر را به ارث برده بود،^۴ لشکری را به فرماندهی بکتغدی برای سرکوبی ترکمنان گسیل داشت. این سپاه در نیردی که در نزدیکی نسا با ترکمنان داشت از آنها شکست خورد و غنایم زیادی به دست ترکمنان افتاد. این در حالی بود که در ابتدای جنگ، پیروزی با غزنویان بود ولی چون در اردوگاه بر سر تقسیم غنایم اختلاف افتاد و کار به ستیزه کشید، سلجوقیان و گروهی که چغری بیگ داوود

۱- بیهقی: همان، صص ۴۴۵ و ۴۷۷.

۲- همان، صص ۴۷۰-۴۷۱؛ ابن اثیر: همان، ج ۱۶، ص ۱۸۴.

۳- همان، ص ۴۷۲. ۴- بارتولد: همان، ج ۱، ص ۶۱۸.

رهبرشان بود، از فرصت استفاده کرده و نتیجه نبرد را به نفع خود به پایان رساندند.^۱ به عقیده باثورت تا این زمان سلجوقیان تمایلی به استقرار حکومت سیاسی در این ولایت نداشتند، بلکه تنها خواهان کسب امنیت از دست دشمنان متعدّد خویش و به دست آوردن مرتع برای احشام و افزودن به ثروت خود از طریق غارت مردمان اسکان یافته بودند.^۲ آنها حتی قبل از این نبرد نیز چون هنوز از ابهت و شکوه سپاه چندملیتی و سنگین اسلحه غزنوی در هراس بودند، پیامی سوی بکتغدی فرستادند که: «ما بندگانیم و اطاعت داریم اگر ما را بپذیرید و چراخور ما پدید کنید ما دست از این کارها کوتاه کنیم و نیز کسی را از ما رنجی نباشد.»^۳ در این پیام به وضوح خواسته‌های آنان که جایی جهت اسکان خود و چراخوری برای احشام بود، بیان گردید که این خواسته اولیه آنها بود، ولی بی‌درایتی مسعود در مصالحه و مدارا با ایشان باعث شد که آنها با پیش روی تدریجی، بر نکات ضعف دولت غزنوی واقف شده و درخواستهای بیشتری را مطرح نمایند. بکتغدی نیز که اختیاری از جانب خود جهت مصالحه با آنها نداشت و پیروزی بر این دسته از صحراگردان را سهل و آسان می‌شمرد، این خواسته آنها را نپذیرفت. از این رو مسعود و سردارانش که تنها دارای روحیه جنگجویی بودند نه سیاستمداری و تنها فکر غلبه بر این ترکمنان بیابانگرد را در سر داشتند، نتیجه دلخواه را به دست نیاوردند.

مسعود به این ترتیب چاره‌ای نداشت جز اعطای ولایات سه گانه به رهبران سلجوقی که به ترتیب نسا به طغرل، دهمستان به داوود و فراوه به ییغو واگذار گردید و منشور حکومت این نواحی را به همراه نشان و جامه والیان، شامل لوا، کلاه دوشاخ و جامه دوخته شده به رسم ایرانیان و ستام و کمربندی زرین به رسم ترکان، برای آنها فرستاد و آنان به لقب «دهقان» نایل آمدند.^۴ به عقیده بیهقی «این نخست وهنی بود

۱- ابن اثیر: همان، ج ۱۶، صص ۱۸۵-۱۸۶؛ رشیدالدین فضل‌الله: همان، ص ۲۵۹؛ راوندی: همان،

ص ۹۴.

۲- باثورت: همان، ص ۲۵۲.

۳- گردیزی: همان، ص ۴۲۹.

۴- ابن اثیر: همان، ج ۱۶، ص ۱۸۶؛ بیهقی: همان، ص ۴۹۲.

بزرگ که این پادشاه را افتاده؛^۱ زیرا مجبور شد از مقابله و محاربه با سلاجقه حداقل به صورت موقت دست بردارد و راه سازش در پیش گیرد. پس از این وهن، وهنهای دیگر بود تا این که به قتل رسید.

پیروزی ترکمنان در نبرد نسا، شکست ناپذیری سپاه غزنوی را که در گذشته آن قوم باور داشتند، درهم شکست و سلجوقیان که با کسب این پیروزی و اسکان در نواحی شمالی خراسان، گستاخ و دلیر شده بودند، کمی بعد تقاضاهای بیشتری را مطرح کردند و چون تعداد ترکمنانی که وارد این ناحیه می شدند رو به ازدیاد گذاشته بود و در جست و جوی چراگاههای بیشتری بودند، مناطق جدیدی مانند مرو، ایبورد و سرخس را درخواست کردند. به گفته بیهقی، سلجوقیان داورسول نزد مسعود فرستادند و اعلام کردند چون ترکمنان دیگری از طریق جیحون و بلخان کوه به منطقه آمده‌اند، جا تنگ آمده است و از این رو درخواست مناطق جدید را ارائه دادند و در مقابل حاضر شدند به عنوان سپاهی در خدمت سلطان باشند و بیستگانی دریافت کنند.^۲ این درخواست در سال ۵۴۲۸ هـ / ۱۰۳۷ م. به مسعود عرضه شد و او را بسیار خشمگین ساخت و رسولان ترکمنان را بازگرداند. برای مسعود غیرممکن بود که بدین گونه شهر پراهمیتی مثل مرو را بدون جنگ و نبرد از دست بدهد و آن را به ترکمنان واگذارد. اهمیت مرو از لحاظ اقتصادی و جغرافیایی و نزدیکی این شهر به خوارزم و ماوراءالنهر، مانع از آن بود که مسعود به این راحتی از آن صرف نظر نماید. برخی از محققان نیز بر این باورند که اصولاً روحیه صحراگردی سلجوقیان مانع از آن بود که بتوانند در یک منطقه محدود بمانند و ایشان با تصورات مرزهای محدود و حرمت ملک و ضیاع آشنایی نداشتند.^۳

به هر صورت مشکل مسعود با ترکمنان همچنان ادامه داشت. به نظر ابن اثیر کدورتها از همان اوایل استقرار ترکمنان در شمال خراسان آغاز گشت و آن زمانی بود که مسعود هدایایی را برای آنها فرستاد و به آنان پیشنهاد وصلت خویشاوندی داد، ولی «برادران سلجوقی، رسول و خلعتهای مسعود را به دیده تخفیف نگریسته»^۴ و به رسول او

۱- بیهقی: همان، ص ۴۸۸.

۲- همان، ص ۵۰۵.

۳- بویل: همان، ج ۵، ص ۲۷.

۴- ابن اثیر: همان، ج ۱۶، ص ۱۸۶؛ بیهقی: همان، ص ۴۹۳.

گفتند: «هرگاه می‌دانستیم که سلطان بر ما چنانچه توانسته باشد ابقاء کند، اطاعتش می‌کردیم و لکن می‌دانیم آن‌گاه که بر ما ظفریاب گردد هلاکمان خواهد کرد و این دانستن از تجربه‌ای که در گذشته کردیم پیدا شده است. ما او را اطاعت نمی‌کنیم و به وی اعتماد نداریم. پس بنا را بر فساد گذاشتند.»^۱

با تمام این احوال و با وجود هراس سرداران و دیوان‌سالاران غزنوی از رخنه ترکمنان به درون شهرها و آبادیها، چون توجه سلطان مسعود بیشتر به هندوستان بود، در این هنگام بهانه نذری را آورده و قصد غزای هند و فتح قلعه هانسی را می‌کند و مخالفت وزیر خواجہ عبدالصمد شیرازی و بونصر مشکان رئیس دیوان رسایل و سایر دولتیان با این سفر، نتیجه‌ای نبخشید و سلطان به هیچ قیمتی حاضر نشد از این سفر که شاید جهت جبران شکست از ترکمنان انجام می‌گرفت، دست بردارد و بر آن اصرار می‌ورزید و می‌گفت: حتی «اگر بسیار خلل افتد در خراسان روا دارم».^۲ امید مسعود به این بود که با بودن وزیر و سپهسالار در بلخ و سوری بن المعتر در نیشابور، سنجوقیان جرأت ورود به آبادیهای خراسان را نخواهند داشت. اطرافیان مسعود نیز جرأت نداشتند بیش از این خطر ترکمنان را به وی گوشزد کنند، زیرا می‌دانستند: «این خداوند را استبدادی است از حد و اندازه گذشته و گشاده‌تر از این نتوان گفت».^۳

با رفتن مسعود به سوی هندوستان در سال ۴۲۹ هـ. / ۱۰۳۸ م. فعالیت ترکمنان در خراسان شدت گرفت و دست به غارت و چپاول گشودند. آنها طالقان و فاریاب را غارت کرده و به نقاط دیگر نیز آسیب‌هایی رساندند. سوری بن المعتر نیز مرتباً اخبار این قضایا را برای سلطان می‌نوشت و از اقدامات آنها در خراسان شکایت می‌کرد. نتیجه آن شد که مسعود از رفتن به هندوستان پشیمان گشت، ولی دیگر سودی نداشت. ترکمنان در این زمان علاوه بر غارت و چپاول، رمه‌های گوسفند و اسب خود را نیز به مناطق کشاورزی وارد می‌کردند و این امر بر مشکلات اقتصادی مردم خراسان می‌افزود، زیرا در کشت و داشت و برداشت محصول وقفه افتاده بود. علاوه بر این، تاخت و تاز آنان،

۲- بیهقی: همان، ص ۵۳۲.

۱- همان، ص ۱۸۶.

۳- همان، ص ۵۳۲.

آمد و شد کاروانها را که مایهٔ پیشرفت تجارت خراسان بود، قطع می‌کرد.^۱ سرداران غزنوی نیز در نبود سلطان به می‌گساری و خوش‌گذرانی پرداخته و از جنگ و ستیز با ترکمنان پرهیز می‌کردند. احتمالاً خوف و هراسی از قدرت ترکمانان در دل آنها پدید آمده بود و غلبه بر سپاهیان پراکنده و متعدّد آنها را امری دشوار می‌پنداشتند. چنان که حاجب سیاشی در نیشابور و ابوالحسن عراقی که سالار لشکر در هرات بود از مقابله با ترکمنان خودداری کرده بودند. سلطان مسعود نیز که اینک خود را از امور خراسان و مسائل آن فارغ کرده بود، علی‌رغم آن‌که مرتباً اخبار فساد ترکمنان به وی می‌رسید، خود را به بازی و شراب و نشاط مشغول کرده بود.^۲

به این ترتیب مردم خراسان در این وضعیت می‌باید به تنهایی به مقاومت در برابر تهاجم ترکمنان اقدام کنند و امیدی هم به مدد و یاری سپاه غزنوی نداشته باشند. بدین گونه مردم خراسان به زودی از دولت غزنوی مأیوس و ناامید گردیدند، چون غزنویان امنیت کافی را در مقابل تهاجمات غزان و ترکمانان ایجاد نکرده بودند و از سوی دیگر سیاستهای مالی آنها به هر حال ظالمانه و ستمگرانه بود.^۳ بنابراین خراسانیان سعی نمودند با ترکمنان راه مصالحه و مذاکره در پیش گیرند تا لاقبل به امنیت لازم برای گذران زندگی عادی دست یابند. سلطان غزنوی سرانجام پس از شنیدن خبرهای متوالی از اقدامات ترکمنان در منطقه، حاجب سیاشی را طی فرمانی به نبرد با سلجوقیان و ادار نمود، ولی این جنگ نیز که در سال ۵۴۲۹/۱۰۳۸ م. در حوالی سرخس اتفاق افتاد، به علت نافرمانی سپاهیان غزنوی به شکست انجامید. سپاهیان فقط به فکر گرفتن مال و غنیمت بودند و تلاشهای سیاشی نیز که پس از بکتغدی به فرماندهی سپاه در خراسان منصوب شده بود، بی نتیجه ماند. بنابراین وی فرار کرد و با بیست غلام به هرات آمد.^۴ با شکست سیاشی امیر خراسان، ترا که دست تطاول و راه زدن و شور و آشوب بگشودند و دیار خراسان را آشفته و مخیبط کردند.^۵

۱- بانورث: همان، صص ۲۵۴ و ۲۵۶؛ بیهقی: همان، ص ۳۳۵

۲- بیهقی: همان، صص ۵۳۴-۵۳۷، ۵۴۱. ۳- لمبتن: همان، ص ۱۲.

۴- بیهقی: همان، ص ۵۲۳.

۵- رشیدالدین فضل‌الله: همان، صص ۲۶۰-۲۶۱؛ راوندی: همان، صص ۹۶-۹۷.

پس از این پیروزی، سلجوقیان و ترکمنان جرأتی تمام یافته و در تمامی خراسان پراکنده شدند و بدین گونه «کار ایشان هر روز بالا می‌گرفت و به قوت تمام نشو و نما می‌یافتند و امارات پادشاهی و علامات سرداری از صفحات و جنات ایشان می‌درخشید و صبح دولت از مطلع رایات ایشان می‌دمید»^۱ سلجوقیان در واقع از نقاط ضعف و مشکلات دولت غزنوی به نفع خود بهره بردند. در ابتدا تصور غزنویان این بود که خطری از جانب سلجوقیان متوجه شهرها نیست، زیرا آنها فاقد فیل و آلات شهربندان بودند و ظاهراً بدون این وسایل از حمله مستقیم به شهرها خودداری می‌کردند؛ ولی این تصور خطا از کار درآمد و شهرهای بزرگی نظیر مرو، هرات و نیشابور با افزایش هرج و مرج و بی‌نظمی در خراسان داوطلبانه تسلیم مهاجمان شد. به این ترتیب حرکت اغزها و ترکمنان که سلجوقیان رهبری آنها را به عهده داشتند، با این که در ابتدا در حد یک کوچ ایلیاتی کوچک بود،^۲ به تدریج در اثر بی‌سیاستی غزنویان تبدیل به حرکتی بزرگتر و سرانجام منجر به تشکیل دولت گردید و سلجوقیان تبدیل به رهبران یک امپراتوری در سرزمینهای شرقی خلافت اسلامی شدند.

سلطان مسعود که مانند پدرش عقیده‌ای مبالغه‌آمیز در مورد قدرت حکومت خویش داشت، می‌خواست همانند او، همه امور را به نظر خود حل و فصل کند و بی‌چون و چرا از لیاقت و شایستگی پدر بی‌بهره بود. تصمیمات نکبت‌باری اتخاذ می‌کرد و بدون توجه به اندرزهای اشخاص کارآزموده، نظیر وزیر یا دیوان‌سالاران به سختی در اجرای آن پافشاری می‌کرد. داستانهایی که از دلیرهای مسعود در شکار و پیکار آمده، بر قدرت و جسارت جسمانی وی گواه است^۳ و بدین سبب فقدان کامل مردانگی و مروّت اخلاقی و معنوی وی بیشتر موجب شگفتی می‌گردد.^۴ در مقابل، رهبران سلجوقی با ورود به خراسان از شکل رؤسای دسته‌های صحراگرد خارج شدند و به تدریج در کسوت رهبران فعال و با درایت سیاسی - نظامی منطقه ظاهر شدند و به حفظ منافع مردم ناحیه نیز علاقه نشان دادند.

به هر صورت اندکی پس از پیروزی ترکمنان بر سپاه سبّاشی در حوالی سرخس،

۱- نیشابوری: همان، ص ۱۵.

۲- لمبتن: همان، ص ۱۱.

۳- بیهقی: همان، صص ۱۲۵-۱۲۷، ۲۴۰، ۲۴۴. ۴- بارتولد: همان، ج ۱، ص ۶۱۸.

آنها بدون جنگ و نبرد موفق به تصرف طوس و سپس نیشابور در شعبان سال ۴۲۹ هـ. / ۱۰۳۸ م. شدند. گشودن این شهرها بیشتر از طریق محاصره صلح آمیز صورت می گرفت و نه از طریق غلبه نظامی. به عقیده فرای آسانی کار سلجوقیان در گرفتن مرو و نیشابور می باید ناشی از گرایش مردم بومی باشد به منظور پایان بخشیدن به غارتها و زیانهای اقتصادی این بیابانگردان ترک. از این رو پیوستن به آنها بهتر بود از این که مردم خود را گرفتار گرسنگی کنند و امید یاری غزنویان دورافتاده را داشته باشند که بیشتر در اندیشه غنایم هند بودند تا نگه‌داری خراسان.^۱

ورود طغرل بیگ دو ماه پس از غلبه بر سباشی و دو سال پیش از نبرد قطعی دندانقان، به نیشابور و جلوس بر تخت سلطان مسعود غزنوی، سرآغازی برای حکومت ترکمنان سلجوقی در خراسان گردید که اینک به طور وسیع و انبوه با قبایل متعدّد و احشام خویش به آن وارد شده بودند. بدین گونه سلجوقیان به تدریج وارد کل خراسان و سپس ایران گردیدند. سلجوقیان در نخستین ورود به نیشابور در سال ۴۲۹ هـ. / ۱۰۳۸ م. با شیوه‌ها و اصول کشورداری ایرانی آشنا شدند و کمی بعد با بیرون راندن کامل غزنویان از خراسان به دنبال نبرد سرنوشت ساز دندانقان در نزدیکی مرو به سال ۴۳۱ هـ. / ۱۰۴۰ م. زمینه حکومت خود را بر این سرزمین با کمک خراسانیان فراهم کردند و سازمان امپراتوری وسیع خویش را پی ریزی نمودند.

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 کتابخانه جامع علوم انسانی

